

که حتی با وجود شدیدترین آزارها و در مقابل بی‌وفایی‌ها، رنج‌ها و دردهایی که دیده است چون اسطوره‌های معاصر می‌بخشد و می‌گذرد؛ گویی او ابر انسانی است که می‌تواند تمامی این دردها را بیش از توان انسانی خود هضم کرده و به راه خویش ادامه دهد. آیا این همان مفهوم سرکوب‌گری نیست که در طول تاریخ بشر گفتمان‌های مردسالارانه هر بار آن را در غالبی جدید بازنمایی کرده و به آن ارزش بخشیده‌اند؟ آیا این گفتمان همانی نیست که زنان را در سیکل‌های معیوب بخشندگی به مثابه زنی اسطوره‌ای چنان بالا می‌برد که زن از آسیب‌هایی که در این گفتمان متحمل می‌شود غفلت کرده و مجدد آن را در جامعه و طی یک حرکت دو سویه با گفتمان‌های متون ادبی، فرهنگی و هنری هم‌چنان باز تولید کند؟ از

می‌کوبد، قرص می‌خورد و هسک هسک را مهار می‌کند و به راهش برای بازپس گرفتن چک‌ها ادامه می‌دهد (دقیقه‌ی ۱۱۱). و این چنین با فرو خوردن احساساتی چون درد و تبدیل آن به خشم تلاش می‌کند که قوی باشد. اما باید دید که این بازنمایی، به حاشیه بردن کنش‌های ابراز حس تألم و رنج نیست؟ آیا به نوعی ارزش‌گذاری به این کنش‌ها و جنسیتی کردن آن نیست؟ آیا نباید پرسید که مظهر قوی بودن صرفاً در عدم بروز ناراحتی و درد و رنج است؟ این قوی‌بودگی تا چه حد در گرو شبیه شدن به مردان و داشتن کنش‌هایی چون فریاد و عدم بروز گریه و هق‌هق است؟ این ارزش‌گذاری تا جایی ادامه پیدا می‌کند که گلرخ کمالی زنی قوی و سنگی به نظر می‌آید و این درست پاشنه‌ی آشیل این گفتمان است. سخت و سنگی بودن آیا او را در برابر آسیب‌ها مصون می‌دارد یا می‌تواند سیطره‌ی آسیب‌های گفتمان مردانه را بر «زن» به بهانه‌ی این قوی‌بودگی گسترش بخشد؟

گذشت و بخشندگی

«زن» در سگ‌کشی هم‌چون مفهوم میراثی خود بخشنده است. اگر چه در گذشته همسرش را به ظن خیانت ترک کرده اما این بار بازگشته تا مفهومی اسطوره‌ای از خود بسازد. این بار نه با ظن خیانت بلکه با اطمینان به این موضوع (خیانت) و علاوه بر آن با دریافتن این که همسرش برای او نقش بازی کرده و هم‌چون مهرای برای انجام نقشه‌اش از اسفاده کرده است، نه تنها طی یک حرکت شوک‌کننده دست از انتقام بر می‌دارد بلکه این ارزش تاریخی را با بخشیدن اسلحه‌اش به او مضاعف می‌کند. گلرخ می‌گوید: «حالا نوبت منه به مناسبت عروسی شما هدیه‌ای دم». اسلحه را به سوی ناصر معاصر و فرشته پرت کرده، از فرشته بابت کمک‌هایش تشکر کرده و می‌گوید: «امیدوارم خوش بگذرد». دست در جیبش می‌کند، دور می‌شود و می‌گوید: «کوشد نگرید (دقیقه‌ی ۱۲۵). بخشندگی زن به همین جا ختم نمی‌شود. او که در شرکت افرادی موقعیتی پیدا کرده تا انتقام سیلی‌هایی که از دیلاق خورده را بگیرد، پنجه بوکس را به دست می‌کند اما در نهایت این کار را نکرده و در برابر غلط کردم غلط کردمی که دیلاق می‌گوید رو به او می‌گوید: «نه. گریه نکن بچه. نمی‌زمت. تو بدبخت‌تر از اونی که بفهمی چی به سرت اومده» (دقیقه‌ی ۱۱۹). گلرخ برای دیلاق دلسوزی می‌کند و او را موجودی بیچاره، بدبخت و نفهم می‌پندارد که توانایی درک پستی خود را ندارد تا این‌گونه به عنوان موضع بالاتر و در مقام یک قدرتی که توانایی داشت اما بخشید ظاهر شود.

او در جای دیگری بخشندگی‌اش را به رخ ناپری نیز می‌کشد و با وجود برتری داشتن سلاح در برابر ناپری اما چک مقرر شده را برای ناپری روی می‌گذارد و می‌گوید: «بنم پول. منظورم تقلب نبود. گرچه این که شما اصلاً چنین پولی دارید خودش تقلب!» (دقیقه‌ی ۸۹). و به این ترتیب زن موجودی بخشنده می‌شود

جهتی دیگر می‌توان گفت که در این‌جا یکی از ترندهای شکل‌گیری اسطوره‌ها می‌تواند به روشنی یافت. «دادایی که طسی آن به بدی اتفاقی یک نهاد طبقاتی اقرار می‌شود تا بهتر بر بدی اصولی آن سرپوش گذاشته شود. ذهن مردم را به کمک مایه کوبی بدی شناخته‌شده‌ای ایمن می‌سازند. و به این ترتیب از آن بدی در برابر خطر سرنگونی کامل پشتیبانی می‌کنند» (سارت، ۱۳۷۵، ۱۳۲). این همان مفهوم مایه کوبی است که در آن به بدی خیانت و فریب ناصر معاصر، خشونت دیلاق، فریب و نگاه ابزاری ناپری در متن اقرار می‌شود تا بر بدی اصولی تری که نگاه ابزاری به زن است و در آن گفتمان مردانه جایز‌الخطاست و زنان همواره می‌بخشد، پرداخته نشود و به این ترتیب این بدی‌ها در جامعه و در چرخه‌هایی تکرار شونده باز تولید شده و در لایه‌های دیگر از خطر سرنگونی کامل این بدی‌ها و همچنین خطر ریشه‌کنی نگاه ابزاری به زن، پشتیبانی می‌شود.

نگرانی و فداکاری

به نظر می‌رسد که اگر چه زن در سگ‌کشی و در بیش از دو سوم فیلم می‌کوشد که مردش یعنی ناصر معاصر را به عنوان بخشی از گفتمان مرد معاصر نجات دهد اما از جایی که مورد تعرض قرار گرفته و به خانه‌ی فرشته می‌رود، انگیزه‌اش برای ادامه‌ی مسیر عوض می‌شود. گلرخ در برابر فرشته که می‌گوید: «ادم به خاطر یکی دیگه این قدر خودشو به آب و آتش نمی‌زنه.» می‌گوید: «حالا دیگه به خاطر اون نیست. به خاطر خودمه. من نمی‌تونم شکست بخورم. من قیمت زیادی پاش دادم. از تحقیر و التماس تا...» (دقیقه‌ی ۱۱۳). از این نقطه به بعد است که متن باید تلاش کند تا آن چه گلرخ گفته است را در عمل محقق سازد. اما در سکانسی که در کارگاه سنگستانی‌ها قرار است گلرخ رو به آن‌ها التماس کند؛ بار دیگر نیت و انگیزه‌اش را چنین می‌شمارد: «...بهتون التماس



به نظر می‌رسد که اگر چه زن در سگ‌کشی و در بیش از دو سوم فیلم می‌کوشد که مردش یعنی ناصر معاصر را به عنوان بخشی از گفتمان مرد معاصر نجات دهد اما از جایی که مورد تعرض قرار گرفته و به خانه‌ی فرشته می‌رود، انگیزه‌اش برای ادامه‌ی مسیر عوض می‌شود

می‌کنم؛ به خاطر یکی دیگه، نه خودم. به خاطر فلک زده‌ای که ته چاهه و من دارم تقلا می‌کنم بکشمش به سطح خاک. از زیر زیر صفر به صفر. ستم کنی مثل خود من، که به جای یکی دیگه داره تحقیر و تنبیه می‌شه. راضی شدین؟» (دقیقه‌ی ۱۲۵). این بیانیه رانه به دروغ و اغماض که با فریاد و دادخواهی اعلام می‌کند. گلرخ تا پایان مسیر در برابر مرد معاصرش فداکاری می‌کند؛ فداکاری تا پای جان. از فضا سازی فیلم در موقعیت‌هایی که گلرخ خودش را در آن‌ها درگیر می‌کند چنین برمی‌آید که گلرخ در برابر نجات شوهرش از این مخصمه قرار است دست به هر کاری بزند تا تنها تا پای جان فداکاری می‌کند بلکه در این مسیر مورد تعرض نیز قرار می‌گیرد. گلرخ نگران همسرش است، حتی زمانی که از دسیسه‌ی او با خبر شده است. ناصر معاصر در سکانس پایانی و بعد از افشای حقایق به او می‌گوید: «تو از چی نگرانی؟» و گلرخ می‌گوید: «نگران توام.» این نگرانی تنها زمانی فروکش می‌کند که لحظه‌ای بعد ناصر معاصر طلاق نامه را به او می‌دهد؛ (دقیقه‌ی ۱۲۵). یعنی جایی که دیگر گلرخ کمالی زن کسی نیست و دیگر نیازی به نگرانی و فداکاری ندارد. زن تا سکانس پایانی وظیفه دارد که فداکاری به خرج دهد و نگران باشد و این درست همان نقش همیشگی زن سنتی است که این بار با تغییر در سطح روایت و ظاهر زنانه‌ی گلرخ بازنمایی می‌شود. یعنی زنی که پیش از این برای مرد معتاد و خانه‌نشین خود دست به فداکاری می‌زد، یا برای فرزندان بی‌قید و لالایی‌اش به آب و آتش می‌زد و یا همان زنی که با نگرانی از سرنوشت فرزندان خود سال‌ها با مردی نابه کار فداکارانه می‌ساخت، این بار در شمایل گلرخ کمالی و در جایگاه یک شرخر با به عرصه‌ی مخصمه و فداکاری در متن سگ‌کشی می‌گذارد.